



علی اکبر رنجبر کرمانی



رنجبر کرمانی: ممکن است کسی در حمایت از رضاشاه بگوید او با انگیزه‌های میهن پرستانه و استقلال خواهانه این قرارداد [قرارداد نفتی ۱۹۳۳] را از بین برد و موقعی که می‌خواست تمدید کند، در عمل بایک قدرت بزرگ و تهدید شرکت نفت روبه‌رو شد که گفتند اینجا دیگر شوخی بردار نیست و سلطنت تو که هیچ، جانت هم در معرض خطر است. اینها حرف‌هایی است که زده‌اند، مخصوصاً تقی زاده خیلی به این مسئله دامن زده است. حداقل حرفی که می‌شود زد این است که رضاشاه حرکت غیرداهیهانه و حساب نشده‌ای کرد و در عمل برای شصت سال دیگر قراردادی استعماری و ضد منافع ملی ملت ایران را تمدید کرد. مرحوم دکتر مصدق در مجلس چهاردهم می‌گوید کمتر دیده شده است که یک پادشاه به ملت خودش چنین خیانتی کند

آمده‌اند و به هر دلیلی خواسته یا ناخواسته قراردادی تحمیل می‌شود، از چند جهت بدتر از قرارداد ۱۹۰۳ داری است. اولاً زمان این قرارداد داشت به اتمام می‌رسید و این مسئله برای بریتانیا حیاتی بود. الان را نگاه نکنید. در آن موقع ایران مهم‌ترین و بزرگ‌ترین دارایی بریتانیا بود و بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان در ایران قرار داشت. این برای بریتانیا چیز کمی نبود و مهم‌ترین مسئله بود. دوم این که این قرارداد ظاهراً قلمروی نفتی بریتانیا را محدود کرد، ولی قلمرویی را که قطعاً در آن نفت وجود داشت به بریتانیا منحصر کرد؛ یعنی ظاهراً محدوده قلمروی بریتانیا را کوچک کرد، ولی عملاً قلمروی آن را عمیق کرد. سوم اینکه بحث اصلی که در قرارداد داری مغفول مانده بود، در اینجا هم ادامه پیدا کرد؛ یعنی ایران تا زمان ملی شدن صنعت نفت دچار چهار مسئله بنیادی اجرایی بود که هیچ‌وقت رعایت نشد. در مسئله درآمد‌های نفتی برای ایران شفافیت و نظارت وجود نداشت و ناظران ایرانی در آنجا هیچ کاره بودند. قبلاً فیض و بعداً فاتح چه در تهران، چه در لندن و چه در آبادان کاره‌ای نبودند.

■ **محبوبی: تشریفاتی بودند.**

تفرشی: حسابرسی به هیچ‌وجه به ایران داده نمی‌شد. بیلان‌های سالانه وجود دارد، ولی هیچ‌کدام از آنها به ایران داده نمی‌شد و محرمانه بود. تمام اسناد شرکت نفت در دانشگاه وارویک است و دیدن آنها آزاد شده است و می‌شود به آنها مراجعه کرد. بنابراین برای ایرانی‌ها هیچ فرصت برابری در صنایع نفت وجود نداشت. فرصت برابر [۷] که شعار انگلیسی‌هاست در اینجا حرف مفت بود و وجود نداشت. بنابراین نظارت، شفافیت، حسابرسی و فرصت برابری وجود نداشت و وقتی اینها نباشد، عملاً قرارداد ۱۹۳۳ نه تنها فرقی با قرارداد داری ندارد، بلکه بدتر از آن است. به تعبیر آقای دکتر موحد و دیگران، ضرر این قرارداد خیلی بیشتر از قرارداد داری بود. سؤالی که وجود دارد این است که آیا نیت خیر بود و قرار بود بهتر شود ولی نتیجه بدتر شد یا این طور نبود. نیت و خیرخواهی مال نماز و روزه و عبادات است. در عالم سیاست خیلی به نیت و انگیزه کار نداریم. نتیجه به ضرر ایران و بدتر از قرارداد داری بود.

■ **محبوبی: جناب رنجبر، اگر رضاخان انگلیسی بود، چرا با شیخ خزعل برخورد کرد؟**

رنجبر کرمانی: اول باید در نظر داشته باشیم که نمی‌توان یک سیاست خط کشی شده قطعی را به انگلستان نسبت داد. یکی از موارد همین است. ما نباید با این موضوع، مکانیکی برخورد کنیم که اگر شیخ خزعل نوکر انگلستان بود، چرا انگلستان اجازه داد رضاخان با او برخورد کند؛ پس رضاخان ضد انگلیسی بود که یک عنصر انگلیسی را از میان برداشت. نباید مکانیکی برخورد کنیم.

در ابتدای صحبت‌هایم این قضیه را روشن کردم که شرایط ایران، وضعیت بین‌المللی و همه چیز ایجاب می‌کرد ایران مرکزیت و وضعیت خاصی داشته باشد. اگر کودتا نمی‌شد و سلسله پهلوی هم تأسیس نمی‌شد و کار قرارداد ۱۹۱۹ پیش می‌رفت، باز هم جایی برای خزعل و خزعل‌ها در ایران باقی نمانده بود و خود انگلستان و نه رضاخان، تکلیف اینها را روشن کرده بود. کسروی در همان حیص و بیصی که قرار بود تکلیف خزعل روشن شود، رئیس عدلیه خوزستان شد. موقعی که قرار بود رضاخان و قزاق‌ها وارد خوزستان شوند، خزعل صف‌آرایی جنگی کرد و نیروهایش را آورد. کارکنان عدلیه ترسیدند و به کسروی گفتند چه کار کنیم و چه کار نکنیم. کسروی گفت رضاخان جان خودش را به اندازه من و شما دوست دارد و اگر خطری احساس کرده بود، تنهایی به اهواز نمی‌آمد. همین حرف بسیار گویاست و نشان می‌دهد برنامه این بود که خزعل دیگر برود و این توافقی بود که انگلستان کرده بود. حالا اینکه چند سال بعد خزعل را به تهران آوردند و به زندان بردند و خفه کردند، از جنایات رضاشاه پهلوی است که با خیلی‌ها از جمله نصرت‌الدوله، تیمورتاش و دیگران هم این کار را کرد. انگلستان هم وقتی دید تاریخ مصرف خزعل تمام شده است، دیگر چندان اصراری برای نگاه داشتنش نداشت. شاید ترجیح داد او را نگه دارد، ولی رضاشاه بدش می‌آمد برای خودش شاخ بترشد و عناصری را که ممکن است احتمالاً در آینده با حمایت انگلستان برای او مزاحمت ایجاد کنند زنده بگذارد. رضاشاه کار خودش را بلد بود.

بنابراین تکلیف شیخ خزعل انگلیسی را خود انگلستان معین کرد. ■ **محبوبی: شبهه سوم درباره قرارداد نفتی ۱۹۳۳ بود. اگر رضاخان وابسته به سیاست‌های بریتانیا بود، چرا قرارداد داری را ملغی کرد؟ رنجبر کرمانی:** در مورد قرارداد ۱۹۳۳ بهتر است به نتایج آن بنگریم و ببینیم این حادثه و حتی آتش زدن سند اصلی قرارداد داری به نفع چه کسانی بود. این قصه را هم مخبرالسلطنه می‌گوید که شبی در هیأت بودیم و قرارداد داری را آوردند و رضاخان با دست خودش آن را در آتش انداخت و آن قرارداد سوخت. آخر ماجرا چه شد؟ نهایت کار جز این است که قرارداد داری برای شصت سال دیگر تمدید شد؟ آیا خود این کفایت نمی‌کند که بگوییم تمام این ماجرا یک برنامه بود؟ نهایت این کار این شد که قراردادی که مدت‌ها داشت سر می‌آمد، برای شصت سال دیگر تمدید شد که اگر حادثه‌ای پیش نمی‌آمد عمر آن تا انقلاب هم ادامه داشت. بنابراین حادثه‌ای ولو در ظاهر میهن پرستانه و برای دفاع از حقوق ملت ایران پیش آمد، اما آنچه در عمل اتفاق افتاد همه به ضرر ایران بود.

■ **محبوبی: منظورتان این است که برآیند کنش سیاسی رضاشاه در مقاطع مهم به نفع انگلستان تمام شد؟**